

جلوه‌های شاعری ناصر خسرو

مرتضی افسرده

شاید تا اندازه‌ای می‌توان گفت که در میان فارسی‌زبانان، کم‌تر کسی دیوان ناصر خسرو را برای رفع دل‌تنگی و بهره و لذت و ذوق شخصی می‌گشاید و قصیده‌ای از آن را چنان می‌خواند که مثلاً شعری از سعدی را. به نظر می‌رسد عموم اهل ادب از اشعار ناصر خسرو ظرافت‌های شاعرانه و نکته‌های ذوقی را سراغ نمی‌گیرند و در ادبیات فارسی، ناصر خسرو به حکیمی اسماعیلی که شعر را به عنوان وسیله‌ای برای دفاع از اندیشه خود می‌خواهد، شهره‌تر است تا شاعری که می‌توان به هنگام دل‌تنگی به سراغش رفت و با نسیم اشعارش، گرد غم دوران را زدود و خاطرات گذشته را با نم اشکی همراه کرد.

شاید با کمی احتیاط بتوان پا را از این هم فراتر نهاد و اظهار کرد که اهل ادب، ناصر خسرو را به لحاظ جلوه‌های شاعرانه، قوی و قابل توجه نمی‌دانند؛ و دلیل این نظر بعضی از خرده‌گیری‌های ادبی از دیوان ناصر خسرو، مثلاً «تعقید»^۱ است در این بیت او:

پسند است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را

(ناصر خسرو ۱۳۵۳: ص ۱۴۳)

به عبارتی کلی، می‌توان بیان کرد که عموم فارسی‌زبانان، ناصر خسرو را ابتدا «حکیم»، سپس «اسماعیلی» و در نهایت «شاعر» می‌دانند و ناقه ذوق او را در انتهای کاروان فضایلش قرار می‌دهند؛ به نحوی که فروغ آن به سادگی به چشم نمی‌آید.

۱. تعقید (پیچیدگی و دشواری): جمله‌ای است که معنی آن پیچیده و فهم آن دشوار باشد. (جلال‌الدین همایی ۱۳۶۳: ص ۱۸).

چهره‌ای که ما از ناصر خسرو در ذهن داریم، بیش از آنکه تصویر یک شاعر باشد، نقش کسی دیگر است؛ حکیمی یا فیلسوفی یا دین‌داری یا متعصبی یا دانشی‌مردی ... البته ناصر خسرو همه اینها هست و چهره‌ای که از او رسم کرده‌ایم، اشتباه نیست؛ اما محو است، کامل نیست، مات است. و جای خالی شاعرانه‌اش در آن چهره، خالی است. و این خالی، به قدری درشت است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و باید پذیرفت ناصر خسرو، دست کم به همان میزان که اسماعیلی و حکیم است، شاعر است. اگر کسی به قصد راهیابی به باغ احساسات شاعرانه، سراغی از دیوان ناصر بگیرد و تفرج‌کنان برگ‌برگی زند؛ نه تنها دست خالی برنخواهد گشت، که دامنش نیز پر از عطر گل‌هایی خواهد شد که مشام او را در خزان، به یاد بهار خواهد انداخت. تلاش این مقاله نشان‌دادن گوشه‌ای از راهی است که به جلوه‌های شاعرانه اشعار ناصر خسرو خواهد انجامید و بیش از این ادعایی ندارد. با این همه، نگارنده بیم آن دارد که مبادا جلوه‌های دیگر شخصیت حکیم قبادیان کم‌رنگ به نظر آید و تصور شود که وی از سایر جهات شخصیت حکیم، چشم‌پوشی کلی کرده و فارغ از ابعاد دیگر، در بزرگ‌نمایی بُعد شاعرانه ناصر خسرو کوشیده است. حال آنکه مقاله، جنبه‌های دیگر شخصیتی حکیم قبادیان را کاملاً تأیید می‌کند و در عین حال، می‌کوشد اندکی از گرد و غبار مانده بر چهره شاعرانه آن بزرگ را کم کند، تا مبادا جلوه‌های شاعرانه ناصر خسرو، در میان عظمت سایر جهات شخصیت او، چنان که باید به چشم نیاید و دست در دست فراموشی گذارد.

اینها که آمدند چه دیدند از این جهان رفتند و ما روییم و بیایند و بگذرند

وینها که خفته‌اند در این خاک سال‌ها از یک نشستن پدران‌اند و مادرند

(ناصر خسرو ۱۳۵۳: ص ۲۴۴)

بیت‌های بالا که از نظر روانی یادآور اشعار سعدی است، از آزادمرد قبادیان حکیم ناصر خسرو است؛ و در دیوان این بزرگ، از این گونه ابیات سهل و ممتنع کم نیست.

ای بار خدای و کردگارم من فضل تو را سپاس دارم

زیرا که به روزگار پیری جز شکر تو نیست غمگسارم

دانی که چگونه من به بیگان تنها و ضعیف و خوار و زارم

(ناصر خسرو ۱۳۵۳: صص ۱۷۰ - ۱۷۱)

در سراسر این قصیده شصت و دو بیتی، نه تنها ابیاتی به روانی بیت‌های بالا، فراوان می‌توان یافت؛ بلکه در دیوان ناصر خسرو قصایدی وجود دارد که خواننده گمان می‌کند پای منبر سعدی نشسته و ناصر با ابیات آن قصیده‌ها، با او گفتگویی ساده و روان و بلیغ را شروع نموده است و با استدلال‌های دلنشین، نرم نرمک حرف خود را بر کرسی ذهن مخاطب می‌نشانند.

علاوه بر این اشعار سهل و ممتنع، دیوان ناصر خسرو مملو از ابیاتی است که ذوق خواننده جستجوگر را لبریز می‌سازد و میل به کاوش را در او چنان می‌افزاید که دیوان را از مقابل دیدگان خود دور نمی‌کند و هر چه می‌خواند، باز ذوق اصرار می‌ورزد که فراتر رود. و خواننده به‌زودی در می‌یابد که برای همه لحظات دل‌تنگی خود، همصحبتی با ذوق یافته است که گرد کدورت‌ها از دل او خواهد زدود. به این بیت دقت کنید:

هر شب ز درد و کینه تا روز بر نیاید خشک است پشت کامت تر است روی بالین

(ص ۲۳۵)

شب‌های طولانی غمگینی و دل‌تنگی که تا صبح به نالیدن و گریستن گذشته است و با وجود بالین خیس از اشک‌ها، چون دلشاد نشده، کام او خشک است. چقدر شاعرانه این تابلو ترسیم شده و تا چه اندازه ماهرانه صنعت تضاد در لابه‌لای مفهوم مخفی گردیده است. خواننده بعد از چند بار لذت بردن از تکرار بیت، در می‌یابد که ناصر خسرو بین «شب و روز»، «خشک و تر» و «پشت و روی»، تا چه اندازه هنرمندانه تضاد را به خدمت گرفته است. در سبک خراسانی این گونه ابیات هر چند کم نیست، اما بسیار شایان توجه است. ناصر خسرو در قصیده‌ای با مطلع:

آمد بهار و نوبت سرما شد وین سالخورده بیتی برتا شد

(ص ۳۳۹)

با دیدی شاعرانه و بیانی زیبا، آسمان و زمین را به هم پیوند داده و هر دو را مانند هم دیده است:

بستان ز نو شکوفه چو گردون شد تا نسترن بسان ثریا شد
 گر نیست ابر معجزه یوسف صحرا چرا چو روی زلیخا شد
 بشکفت لاله چون رخ معشوقان نرگس بسان دیده شیدا شد
 بستان بهشت‌وار شد و لاله رخشان بسان عارض حورا شد

(ناصر خسرو ۱۳۵۳: ص ۳۳۹)

ناصر خسرو شاعری خردگرا است و دل در گرو دین دارد و به سبب غیرت فکری، مجال خود نمایی ذوق شاعرانه را همواره بر خود تنگ می‌کرده است و با ذوق سرشار و روح هنرمند خود نیز آشنا بوده و می‌دانسته است، اگر آنان را به حال خود واگذارد، روح شاعرش بر ذهن خردمندش غلبه می‌کند و اجازه ستیز با مخالفان اندیشه‌اش را از او سلب خواهد کرد. هر چند هدف او بیش‌تر دفاع از خرد و اندیشه و تعصب دینی‌اش بوده؛ ولی چون دلی پرشور و روحی هنرمند داشته، دفاع او شاعرانه و بیانش هنرمندانه شده است. حتی وقتی درباره دین فریاد می‌کند - چندان که می‌توان پنداشت رگ‌های گردنش به غیرت فکری برآمده است - بیانش چنان است که گویی در چهره‌اش لبخندی شاعرانه نهفته است. و حتی می‌توان دورنمایی از رندی حافظ را در ابیاتی از این دست سراغ گرفت:

منگر بدان‌که در دره یمگان محبوس کرده‌اند مجانینم
 بر حب آل احمد شاید گر لعنت همی کنند ملاعینم

(ص ۱۳۵)

ناصر هر چند فریاد برآورده است که چرا او را در زنجیر و محبوس کرده‌اند؛ اما ریشخند می‌کند که این جسارت را کسانی مرتکب شده‌اند که خود سزاوار زنجیرند، چون مجنون و دیوانه‌اند، نه ناصر خسرو که آزاد مردی است دلیر. و آنان که لعنت می‌فرستند بر او که شیعه است، خود سزاوار لعنت هستند و اصلاً ملعون‌اند و از طایفه

ملاعین. ظرافت این طعن تا به اندازه‌ای است که انسان می‌خواهد دوباره آن ابیات را بخواند:

منگر بدان که در دره یمگان محبوس کرده‌اند مجانینم
بر حب آل احمد شاید گم لعنت همی کنند ملاعینم

ناصر خسرو، گاه در بیان حکمت و اندیشه، از وزن‌هایی استفاده می‌کند که شاد است و با ذوق شاعرانه موافقت بسیار دارد. هر چند این امر شاید جایی بهانه نکته‌گیری به دست اهل بلاغت دهد که این لباس بر تن آن مطالب ناسازگار است؛ اما می‌توان وجود این قصاید را دلیلی بر ذوق و نشاط شاعرانه ناصر دانست و یقین کرد که او حتی در بیان حکمت نیز، همچنان شاعر است و ظرافت‌های شاعرانه، خواه ناخواه، در شعر او جای خود را باز می‌کنند و ناصر خسرو در اوج بیان فلسفه، همچنان شاعر باقی می‌ماند و به ما امکان می‌دهد که صدای حکمت را از حنجره شاعری خوش ذوق بشنویم.

قصایدی با مطلع‌های:

آنکه بنا کرد جهان زین چه خواست گم به دل اندیشه کنی زین رواست

(ناصر خسرو ۱۳۵۳: ص ۹۸)

و یا:

ای ذات تو ناشده مصور اثبات تو عقل کرده باور

(ص ۲۴۴)

که به وزنی شاد و در بیان حکمت است؛ شاید بیش از آنکه شاهد حکمت سراینده‌اش باشد، گواه ذوق سرشار و طبع موزون شاعرش خواهد بود.

ذوق سلیم و طبع موزون و روح شاعر ناصر را در جلوه‌های دیگری نیز می‌توان دید. نمونه‌هایی که چندان رد پای رندی شاعرانه دارد که، اگر سراینده‌اش را نشناسیم، ذهن ما سراغ شاعر آن ابیات را از فهرست اسامی شعرای سبک عراقی خواهد گرفت. برای مثال، دفاع ناصر از شعر و هنرش کاملاً یادآور غلوه‌ها و شیرین‌کاری‌های شاعران به‌نام ادب فارسی است. اگر سعدی در ستایش از شعر خود، با این بیت لبخند بر لب مخاطب نشانده است که:

من دگر شعر نخواهم بنویسم که مگس زحمتم می‌دهد از بس که سخن شیرین است
و یا حافظ فرموده است:

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
آن عزیزان در فضای سبک عراقی که مجال گسترده ذوق است، تنفس می‌کرده‌اند و در
سبک خراسانی، ناصر در مورد برتری خود بر مخالفان، چنین نقش شاعرانه‌ای
می‌گسترده که:

در من نرسند از آنکه بیش است از ششصدشان به فضل شستم
دقت در بازی دل‌انگیز ناصر با لغات «شست» و «ششصد» و توجه به وزن شورانگیز بیت
را به خواننده وامی‌گذاریم.

ناصر خسرو ذوق خود را محدود می‌کرده و اجازه جولان به طبع شاعرانه خود
نمی‌داده است، زیرا نگران حقیقت بوده و نمی‌خواسته است عروس حقیقت را چنان
آرایش شاعرانه کند که هوش و حواس مخاطب را به جای رفتن به عمق، در سطح
نگه دارد؛ هرچند این سطح دل‌انگیز باشد. ناصر خسرو به تعبیری ذوق شاعرانه را فتنه
آموختن حکمت می‌دانسته و نمی‌خواسته است به این فتنه دامن بزند. خود او گفته است:

حکمت نتوانی شنود ازیرا فتنه غزل نغزی و ترانه

و او هرگز نمی‌خواست مخاطب را چنان فتنه غزل نغز کند که قدرت شنیدن حکمت
را از وی سلب نماید، و لذا همیشه بر طبع بلند خود، زنجیر هوشیاری می‌آویخته است و
فریادش هنوز به گوش می‌رسد که:

غزال و غزل هر دوان مر تو را نجویم غزال و نجویم غزل

(ناصر خسرو ۱۳۵۳: ص ۴۶۱)

ناصر خسرو هر چند سعی می‌کرد شعری به لطافت غزل نگوید، اما طبع او روان و
روح او شاعرانه و زیبا است و:

پری رو تاب مستوری ندارد

جلوه‌های شاعری ناصر خسرو ۱۵۹

او هر چند ذوق شاعرانه را از «در» اشعار خود بیرون می‌کرده، لیکن طبع بلند او از «پنجره» به قصایدش می‌خزیده است:

چو در بندی، ز روزن سر برآرد

کتابنامه

ناصر خسرو. ۱۳۵۳. دیوان ناصر خسرو. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران. همایی، جلال‌الدین. ۱۳۶۳. فنون بلاغت و صناعات ادبی. ج ۲. تهران: توس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہباز گل شاہ علموں انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علموں انسانی